

بی ثباتی سازمانی از رامین کامران

یکی از پدیده‌هایی که در اپوزیسیون ایران شاهدش هستیم، مسئله بی‌ثباتی سازمانی است. تا آنجا که به گروه‌های قدیمی نظیر جبهه ملی یا حزب توده یا چریکها فرضاً مربوط میشود، این بی‌ثباتی خود را به صورت از هم پاشیدگی، انشعاب و کلاً تعدد نشان میدهد. در مقابل، گروه‌های جدید اصلاً چندان نمیپایند و بعد از تشکیل، در فرجه‌ای کوتاه، پراکنده میگردند. ولی یک گروه هست که قدیمی بودنش باید مختصری در آن ثبات ایجاد کند، اما نوع فعل و انفعالاتی که در آن مشاهده میگردد، غیر عادیست و یه گروه‌های نوپا شبیهش میسازد: گروه پهلوی‌طلبان.



نگاهی به سیر جابجایی گروه‌های پهلوی‌طلب، تصویر روشنی پیش‌چشممان خواهد نشانید. اول حزب مشروطه بود، بعد نوبت شورای ملی شد، بعد از آن فرشگرد سرش را بیرون آورد و حالا هم ققنوس آواز سر داده است. این رفتن و آمدن از بهر چه؟ اگر بنا بر کار جدی باشد و با آدم‌های جدی که باید یک سازمان درست کرد و همان را در طول زمان رشد داد و تحکیم کرد، پس چرا نشد؟

شاید بتوان گفت که حزب مشروطه از ابتدا، برای وارث تاج و تخت، مشکل‌آفرین‌ترین گروه بود. به این دلیل که تشکیلش با زحمات اشخاصی ممکن شد که به طور مستقل میکوشیدند تا دستگاهی بر پا کنند و در این زمینه، چندان منتظر رهنمودهای ملوکانه نبودند. داریوش همایون که در آن حزب نقش اساسی داشت و ردش را هم با وارد کردن مضامین لیبرال در آن باقی گذاشت، هوشمندترین مشاور سیاسی بود که رضا پهلوی میتوانست به وی تکیه کند. ولی همین استقلال نسبی حزب مشروطه، امری که همایون با آگاهی تمام کوشش در حفظ آن داشت، بود که شاهزاده را به آن بی‌مهر کرد. در نهایت هم داستان تمامیت ارضی که باز همایون اهم می‌شمرد، صیغۀ طلاق را جاری کرد.

شورای ملی که با اولین انتخاباتش بی‌آبرو شد و فرشگرد هم که زبانه کشید و خاموش گشت و ققنوس هم دیر یا زود به باقی خواهد پیوست. رد اصلی که از این گروه‌های یکبار مصرف بر جا مانده است،

چهره های شاخص آنهاست که از میان چند ده یا صد نفر اولیه سر برآورده اند و در رسانه ها خودی نشان داده اند. عمر سیاسی این بازماندگان کشتی های غرق شده، بیش از خود گروه بوده، البته بدون اینکه بتوانند استقلال شخصیتی پیدا کنند و کاری صورت بدهند.

همان عاملی که پهلوی را از حزب اصلی طرفدارش دور کرد، در مورد گروه های دیگر هم عمل کرده، منتها با سرعتی بیشتر. دینامیسم این جایگزینی، در درجه اول از سیاست آمریکا متأثر است و از امیدی که برخی بدان بسته اند تا با یاری آن به جایی برسند. ولی، از این گذشته، در بین اعضای این گروهکهای جدید، پیوند به سلطنت، آن سابقه و استحکام قبلی ها را ندارد. آنها پهلوی دیده بودند و اینها از پهلوی فقط رضا را دیده اند. پیوندشان همانقدر سطحی است که سست و پس از چندی، اگر به آنچه که میخواستند، نرسیدند، بار سفر خواهند بست تا بخت خود را در جای دیگر بیازمایند، یا اینکه مستقیم برگردند بر سر کار و زندگی خود. کار سیاسی برای اینها فرصتی است برای ترقی، حاصل شد، چه بهتر، در حد انتظار نبود، باید امید برید و رفت جای دیگر، شرکت هواپیمایی، خرید و فروش مستغلات، خدمات کامپیوتری، یا...

اینکه رضا پهلوی به هیچوجه نمیخواهد خود را در جایی درگیر بکند و بخصوص برای خود مشاور و حتی پیروی بتراشد که توقع داشته باشند به سخنان و عقایدشان توجه شود، بسیار روشن است. میاید، تأییدی میدهد و میرود. به صراحت هم میگوید بیش از این از من توقعی نداشته باشید. خودتان کار ها را بکنید، من در نهایت برای ایفای نقش ریاست جمهور یا سلطنت آماده هستم. او به هیچوجه نمیخواهد دارای سیاسی خود را که ارث برده است، در جایی سرمایه گذاری بکند و به خطر بیاندازد - البته خطر نکردن باخت ندارد، ولی برد هم ندارد. از اینها گذشته، درگیر کار رهبری یا حتی ادارا این و آن گروه نشدن، با ادعای پادشاهی مشروطه نیز هماهنگ است و دستاویز خوبی برای طفره زدن از قبول هر مسئولیت.

ولی آخرین و نه کمترین عامل که ناکامی پهلوی طلبان در سازماندهی را رقم زده است، نداشتن فرهنگ تجمع و تصمیمگیری متکی به خود است. وقتی دنبال استبداد میروید، نمیتوانید همزمان از مزایای دموکراسی هم که در اصل و اساس، روشی درست برای تصمیمگیری مستقل جمعیت، بهره مند گردید. مشکل چاره ندارد و بس.

منبع مقاله از سایت iranliberal.com